

## Postcolonial Approach and International Relations in Iran

Homeira Moshirzadeh\*

Professor, Department of International  
Relations, University of Tehran, Tehran, Iran.

### Abstract

One of the significant challenges against the mainstream of International Relations (IR) as a discipline, and even against critical approaches within the discipline, has been the one which raised by post colonialist work. Post colonialism, as a critical approach mainly inspired by post structuralism, Antonio Gramsci's idea of hegemony, and the Indian School of Subaltern History, as well as some anti-colonialist work such as those of Frantz Fanon (1368 [1989]; 2535 [1976]) and Albert Memmi (2536 [1977]), initially emerged in literary critique and social studies to find its way later into IR too. Its critique of Eurocentrism and dichotomies such as West/non-West and its focus on the relations among race, class, and gender (see Chowdhury and Nair 2002) has been taken to be a challenge against a discipline mostly concentrated on international security based on great powers' relations.

While, in the last two decades, dozens of academic articles and books in IR have been marked by an interest in postcolonial themes and approach, they have not been much welcomed by the Iranian community of IR scholars. Post-colonialism has been discussed in only two articles in Persian academic journals of IR (Darroudi and Salavati 1393 [2014]; Haji-Yosefi and Ghaebi 1397 [2018]) and a third article has appeared in an Iranian journal but in English (Adib-Moghaddam 2019). In Iran as a country where Western scholarship in social sciences in general and in IR in particular has been questioned for decades and the fact that most IR scholars look for more endogenous and home-grown theories in order to avoid what post colonialism refers to as Eurocentrism, one expects more or less enthusiastic embracing of postcolonial work. This is not, however, the case. While dominant Eurocentrism is in the opposition to Iranian IR scholars' interest in developing home-grown theories and approaches on the basis of endogenous experiences, in its current form, IR in Iran is actually somehow based on more or less Eurocentric assumptions.

This article is an attempt to show the potential contributions of post colonialism to International Relations in Iran. Post colonialism with ideas such as the significance of imperialism in the construction of both the West and the East; the role of colonial practices in the constitution of race, gender, and class all around the globe; the

\* Hmoshir@ut.ac.ir

**How to Cite:** Moshirzade, H. (2024). Postcolonial Approach and International Relations in Iran. *Research on Global Relations*, 1(1), 1-32. doi 10.22054/JRGR.2023.66008.1024

significance of Orientalism (see Said 1985) as a discourse representing the East and the Islamic world as an inferior Other with a culture, society, and history in opposition to Western “rational” Self and the construction of an image of the East as a childish, sentimental, backward, and barbarian entity (Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998); the Eurocentric nature of most both academic and public knowledge and understandings; etc., have much relevance to IR as a discipline.

Furthermore, post colonialism seeks to avoid Eurocentrism and Orientalism with alternative narratives of international life with an emphasis on the voice of the subaltern -even if this is itself problematized by some postcolonial authors (see Spivak 1994 [1985]) as well as through contrapuntal readings of the texts produced at foreign policy level, international institutions, or even by IR scholars (see Bilgin 2016). The agency of non-Western subjects in the history of international relations and international political economy is another contribution of postcolonial scholarship that not only reveals their often neglected roles, it can also be a history of their resistance as a form of power.

Post colonialism, thus, goes beyond Eurocentric dichotomies that regard everything from security to power to history and state from a binary-based perspective and limit agency to that of the Western agents.

It is assumed here that becoming more familiar with postcolonial contributions to International Relations, may lead to a change in some of the existing assumptions and understandings of world politics dominant in IR community in Iran. Post colonialism can help us question some of the taken for granted presumptions such as the superiority of realism and structuralism perspective in explaining international relations or the existence of a region called the Middle East. It can lead to alternative views with more focus on the role of race, class, and gender in international life. And, last but not the least, it may help us recognize the existence of a sort of Orientalism in reverse in some IR scholarship.

Post colonialism, thus, by underlining the agency of non-western actors and the hybrid nature of all phenomena including the East and the West, may help enrich international studies and research Iran.

**Keywords:** International Relations in Iran, Post Colonialism, Eurocentrism, Non-western Theory.



## رویکرد پسا استعماری و مطالعات بین الملل در ایران

استاد روابط بین الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران.

حمیرا مشیرزاده \* ID

### چکیده

یکی از چالش‌های چشمگیر متأخر علیه جریان اصلی و حتی انتقادی روابط بین الملل نوشته‌های پسا استعمارگرایان بوده است. پسا استعمارگرایی که به عنوان یک جریان انتقادی متأثر از پسا ساختارگرایی و تا حدی آنتونیو گرامشی و نیز تاریخ فرودستان هند در کنار آثار متقدمی چون نوشته‌های فرانتس فانون و آلبر ممی، نخست در نقد ادبی و سپس در مطالعات اجتماعی ظهور کرده بود، وارد رشته روابط بین الملل نیز شد اما در مطالعات بین المللی در ایران جایگاهی درخور نیافته است. هدف این مقاله بررسی مساهمت ممکن پسا استعمارگرایی در مطالعات بین الملل در ایران است. می‌دانیم که از یک سو اروپا محوری حاکم بر رشته مغایر تمایل آن به اتکا بر تجربه‌های بومی است و از سوی دیگر تا حد زیادی می‌توان گفت مطالعات بین الملل در ایران عملاً مبتنی بر مفروضاتی اروپا محور است. مقاله نشان می‌دهد که چگونه پسا استعمارگرایی با فرا رفتن از تقسیم‌بندی‌های دووجهی که شاخص اندیشه اروپا محور است و منجر به آن می‌شود که همه چیز از امنیت تا قدرت تا تاریخ تا دولت و ... نه تنها از نگاه دووجهی نگریسته شود و کارگزاری در همه حوزه‌ها به کارگزار غربی محدود شود، فرا می‌رود و به کارگزاران غیر غربی توجه می‌کند و بر سرشت هم پیوند همه پدیده‌ها از جمله خود شرق و غرب تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: روابط بین الملل در ایران، پسا استعمارگرایی، اروپا محوری، نظریه غیرغربی.

## مقدمه

بیش از دو دهه است که توجه رشته روابط بین‌الملل به لزوم فرا رفتن رشته از هژمونی امریکا/غرب جلب شده است. از زمانی که استیو اسمیت (Smith 2003) از هژمونی امریکا بر رشته سخن راند و تامس بیرزتکر از این گفت که رشته روابط بین‌الملل دچار «کوته‌نگری جغرافیایی، زبانی، روش‌شناختی و سیاسی» است (Euben 2002: 23). ده‌ها دانشور غربی و غیر غربی روابط بین‌الملل در این عرصه مباحثاتی درگیر شدند. انجمن مطالعات بین‌المللی یکی از همایش‌های سالیانه خود را به جهانگیر شدن رشته روابط بین‌الملل اختصاص داد و تاکنون ده‌ها کتاب و مقاله در این زمینه منتشر و کارگاه‌ها و کنفرانس‌های متعددی برگزار شده است که نشان‌دهنده توجه جدی و روزافزون به لزوم فرا رفتن از نگاه‌های غرب محور/اروپا محور در رشته روابط بین‌الملل است.

تحولاتی چون ظهور رویکردهای انتقادی و تأکید بر تنوع و تکثر و نیز توجه به حاشیه‌سازی‌ها و حصرهای رشته از سوی آن‌ها، لاجرم توجه به «دیگران» و نگاه آن‌ها به نظام بین‌الملل و روابط میان جوامع در جهان معاصر را طلب می‌کرد. در کنار این‌ها، این حس در رشته به وجود آمده بود که شاید نگرش صرفاً غربی به جهان و نظام بین‌الملل که همراه با تحولاتی غافلگیرانه برای آن (مانند فروپاشی شوروی یا ظهور بنیادگرایی و ...) بود مانع از پیش‌بینی این رویدادها و پدیده‌ها شده است. به هر تقدیر به نظر می‌رسد که توجه رشته به غیر غرب در چنین زمینه‌ای راه را برای عرضه نگرش‌های غیر غربی باز کرد و در شرایطی که نظریه‌پردازی بومی برای عدم تحدید رشته در ایران به مطالعات مبتنی بر نظریه‌های غربی مورد توجه قرار داشت راه برای نگرش‌های ایرانی-اسلامی نیز باز شد (بنگرید به مشیرزاده ۱۳۹۰).

در این شرایط، از یک سو، تلاش غیر غربی‌ها برای افزودن عناصری به نظریه‌های موجود یا ارائه تقریرهای غیر غربی از آن‌ها شکل گرفت (بنگرید به آچاریا و بوزان ۱۳۸۹: مقدمه) و از سوی دیگر، رویه‌ها و برداشت‌هایی اهمیت یافتند که «بیرون از حلقه معطوف به قدرت، دولت‌محور، و انگلیسی‌زبان روابط بین‌الملل غرب» بودند و از آن‌ها گاه با عنوان روابط بین‌الملل

فرا غربی<sup>۱</sup> یاد می‌شود. این روابط بین‌الملل فرا غربی روابط بین‌الملل غربی را با استفاده از منابع غیر غربی مورد شالوده شکنی قرار می‌دهد (Chih-Yu and Yu 2015:2).

علاوه بر این، در حوزه مطالعات مربوط به نقد ادبی و متعاقب آن در مطالعات فمینیستی، آنچه امروز با عنوان مطالعات پسا استعماری (postcolonial studies) می‌شناسیم از اواخر دهه ۱۹۷۰ و با انتشار کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید نویسنده آمریکایی فلسطینی تبار مسیحی و نیز آثار کسانی چون «همی بابا»<sup>۲</sup> و «گایاتری چاکراوورتی اسپیواک»<sup>۳</sup> شکل گرفت. این رویکرد جدید که تا حد زیادی متأثر از رویکردهای پسا ساختارگرا و مفهوم هژمونی آنتونیو گرامشی و نیز مطالعات تاریخ فرودستان در هند بود، بیش از هر چیز همراه با نقد اروپا محوری و تقسیم‌بندی‌های دووجهی غرب-غیرغرب و جفت‌های سلسله‌مراتبی همراه با آن‌ها و نیز توجه به رابطه نژاد، طبقه و جنسیت با قدرت است (بنگرید به Chowdhry and Nair 2002).

با وجودی که در چند سال گذشته پسا استعمارگرایی در فصلنامه‌های تخصصی ایرانی رشته روابط بین‌الملل به شکل محدودی مطرح شده (بنگرید به درودی و صلواتی ۱۹۹۳؛ Adib-Moghaddam 2019) اما به نظر می‌رسد به‌عنوان چهارچوب نظری برای تحقیقات در این رشته جایی نیافته است (جز در حاجی یوسفی و غائبی ۱۳۹۶ که شاید تنها استثنا باشد). پرسشی که در این مقاله درصدد پاسخ به آن هستیم این است که چگونه پسا استعمارگرایی می‌تواند به غنای بیشتر رشته روابط بین‌الملل و پژوهش‌های این حوزه در ایران کمک کند؟ این مقاله با این فرض که آشنایی بیشتر با انواع مساهمت پسا استعمارگرایی، می‌تواند به استقبال بیشتر از آن در رشته روابط بین‌الملل در ایران کمک کند و روابط بین‌الملل ایرانی را از امکان تردید جدی در برخی فرض‌های مسلم پنداشته شده مانند پاسخگویی بیشتر واقع‌گرایی یا دیدگاه‌های ساختاری در تبیین روابط بین‌الملل تا مفروض گرفتن حوزه‌ای به نام خاورمیانه تا نگاه‌های بدیلی که می‌توان به جهان داشت و همچنین بعضاً نوعی شرق‌شناسی وارونه در برداشت‌های ایرانی آگاه کند، به بررسی ابعاد مختلف مفهومی و پژوهشی مطالعات بین‌المللی از منظر پسا استعماری

---

1. Post-western

2. Homi Bhabha

3. Gayatri Chakravorti Spivak

می‌پردازد و تضمینات آن برای رشته روابط بین‌الملل در ایران را نشان می‌دهد. درعین‌حال، از آنجاکه این رویکرد هم خالی از اشکال نیست، انتقادات وارد بر آن را نیز موردبررسی قرار می‌دهد.

در ادامه پس از نگاهی به مبانی پسا استعمارگرایی و شکل‌گیری این رویکرد، مطالعات پسا استعمارگرایی در روابط بین‌الملل و بازتاب‌های آن در ابعاد مختلف مطالعات بین‌المللی موردبررسی قرار می‌گیرد. سپس برخی تضمینات آن برای روابط بین‌الملل در ایران مطرح می‌شود. سرانجام در نتیجه ارزیابی انتقادی کوتاهی از آن ارائه خواهد شد.

### مبانی مفهومی و نظری پسا استعمارگرایی

در تعریف پسا استعمارگرایی بر این‌که «پسا» در آن به معنای زمانی یا به معنای پشت سر گذاشتن استعمار نیست تأکید می‌شود. بااینکه برخی در نقد آن برآنند که به تداوم استعمار توجه ندارد، اما نویسندگان پسا استعماری هم بر تداوم رویه‌های استعماری تأکید می‌کنند و هم بر اینکه چگونه رویه‌های گذشته محدودیت‌ها و فرصت‌های امروز را رقم زده‌اند. چودوری و نایر (Chowdhry and Nair 2002) بر این فرض مقدماتی تأکید دارند که امپریالیسم نقطه گسست تاریخی مهمی است که در آن هویت‌های ملی در برابر هویت‌های اروپایی و به‌عنوان «دیگری‌ها»ی اروپا بر ساخته شدند و در نتیجه امپریالیسم در تکوین غرب و جهان پسا استعماری نقشی مهم دارد. رویه‌های استعماری در چگونگی بر ساخته شدن نژاد، طبقه و جنسیت چنان مؤثر بوده‌اند که فهم آن‌ها لازمه فهم حیات بین‌المللی و روابط قدرت معاصر است. آنچه در دانش غربی و از جمله در رشته روابط بین‌الملل تولید می‌شود از نگاهی اروپا محور است و حتی نگاه رادیکال فمینیستی هم فارغ از این جنبه نیست.

اندیشه پسا استعماری تحت تأثیر آرای نویسندگانی چون فرانتس فانون (۱۳۳۸ و ۲۵۳۵)، آلبر ممی (۲۵۳۶) و به‌ویژه ادوارد سعید (۱۳۹۵) و آرای اندیشمندان پسا مدرنی چون میشل فوکو و ژاک دریدا و اندیشمند ایتالیایی آنتونیو گرامشی در کنار مکتب هندی تاریخ فرودستان بوده است. معمولاً مهم‌ترین منبع در شروع مطالعات جدی پسا استعماری را کتاب «

شرق‌شناسی»<sup>۱</sup> ادوارد سعید می‌داند. شرق‌شناسی به‌طور سنتی به معنای مجموعه تحقیقات و مطالعات و آرای کسانی است که خاورشناس بوده و با سفر به شرق آن را «مطالعه» کرده‌اند. ادوارد سعید در سال ۱۹۷۸ در کتابی با همین نام (سعید ۱۳۹۵) با بررسی روابط غرب و شرق از زمان حمله ناپلئون به مصر تا دوران استعماری و سپس تا دوران پسا جنگ دوم جهانی به چند موضوع محوری می‌پردازد: بازنمایی فرهنگ، جامعه و تاریخ «دیگری»، رابطه قدرت و شناخت، و رابطه میان متون، رابطه متون و زمینه‌ها و میان متون و تاریخ (Said 1985: 89). او نشان می‌دهد که نه تنها در این متون بلکه در اندیشه اروپایی چگونه «شرق» بر ساخته شده و این بر ساخته بسیار فراتر از حد تصور، رایج و مسلط بوده و هست یعنی فراتر از یک سبک دانشگاهی، نوعی سبک اندیشگی است. شرق‌شناسی یک گفتمان به معنای فوکویی آن است و مفاهیمی چون شرق، جهان عرب یا اسلام فقط مجموعه‌ای از تفاسیر هستند که به آن‌ها موجودیت می‌بخشد (Said 1985: 93).

شرق‌شناسی گفتمانی هویت‌ساز است و در آن دیگری/شرق به‌عنوان فروتر، کودک‌سان، احساساتی، عقب‌مانده، و غیره ساخته می‌شود و این بر ساخته به‌عنوان حقیقت پذیرفته می‌شود. البته شرق‌شناسی یک توطئه نیست و راهی است برای فهم جهانی متفاوت که در عین حال کنترل، دست‌کاری و حتی در برگیری آن را امکان‌پذیر می‌کند. این گفتمان همچنان حاکم است و در رسانه‌ها و همه انواع روش‌های بازنمایی بازتولید می‌شود، اما فقط دیگری را نمی‌سازد بلکه «خود» غربی/اروپایی را نیز قوام می‌بخشد و هر آنچه غرب به دیگری نسبت می‌دهد، در واقع خود را از آن بری می‌بیند و نقطه مقابله را سازنده هویت خود می‌کند (بنگرید به سعید ۱۳۹۵ و Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998: 167-169). بنیان گفتمان شرق‌شناسی بر جفت‌های متضادی است چون شرق و غرب، متوحش و متمدن، استبداد و آزادی، احساس و عقل، ضعف و قدرت، و... که در خدمت معرفت‌شناسی‌های اروپا محور قرار می‌گیرد. این جفت‌ها یا دوجهی‌ها غرب را هنجار و بقیه را بر اساس آنچه در آن‌ها غیر غربی می‌بینند، به‌عنوان دیگری متفاوت و فرودست و ... تعریف می‌کنند. نوعی «جغرافیای تخیلی» چشم می‌گیرد که سرزمین

«آن‌ها» و «ما» را جدا می‌کند و سرزمین آن‌ها را ناامن و سرزمین ما را امن بازمی‌نماید. اگرچه در متون یکی دو سده پیش این تضادها آشکارتر بیان می‌شد، در دنیای نوین هم همچنان وجود دارد اما جنبه پیچیده‌تری یافته است. درواقع ساخت غرب از خود، وابسته به این جفت‌های متضاد و دیگری‌های مبتنی بر تضاد است (Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998: 209-210; Mortimer 2005: 55)؛ که غرب در آن‌ها از موقعیت مافوق و شرق از جایگاه فرودست برخوردار است. این ساخت از دیگری «شرقی» برساخته‌ای سیاسی است و بازتاب منافع و حتی در خدمت منافع دولت‌های خاصی است. سعید از نمونه‌های متأخر به آثار برنارد لویس، ساموئل هانتینگتون و دانیل پاپ اشاره می‌کند که نوشته‌هایشان درباره اسلام به‌رغم دعوی علمی و بی‌طرفانه بودن نگرشی جانب‌دارانه و در چارچوب گفتمان شرق‌شناسی را نشان می‌دهد (بنگرید به: 2001: 2-3; Said 1985: 96).

غرب در این هویت‌بخشی به خود و دیگری خودآگاه یا ناخودآگاه وارد فرایندی می‌شود که در آن فرض‌های فرهنگی اروپایی به‌عنوان پدیده‌هایی بهنجار، طبیعی یا جهان‌شمول برساخته می‌شوند یا مفروض قرار می‌گیرند. این فرایند/اروپا محوری<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. از نمونه‌های اروپا محوری می‌توان به نقشه جهان و تقسیم مثلاً جهان به خاور و باختر و بعد دیدن خاور بر اساس نزدیکی و دوری از اروپا و نامیدن بخش‌های آن به‌عنوان نزدیک، میانه و دور است که نوعی «شیئیت‌بخشی ایدئولوژیک یا اسطوره‌ای فضا» محسوب می‌شود (Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998: 90-91). همین اروپا محوری است که به نظر ادوارد سعید فرهنگ‌های دیگر را برمی‌سازد.

برای مقابله با گفتمان شرق‌شناسانه و اروپا محور چه می‌توان کرد؟ اگر قرار باشد از اروپا محوری اجتناب شود، باید به سراغ روایات دیگر رفت. اینجاست که مطالعات فرودستان (subaltern studies) اهمیت می‌یابد. فرودست اصطلاحی است که آنتونیو گرامشی در اشاره به گروه‌های تحت هژمونی طبقات مسلط به کار می‌برد. خود گرامشی به تاریخ این طبقات فرودست علاقه‌مند بود که با تاریخ رسمی متفاوت و تاریخی ضرورتاً پاره‌پاره و مرتبط با



دوره‌های خاص<sup>۱</sup> است. البته باید توجه داشت که فرودستان چندان کنترلی بر چگونگی بازنمایی از خود ندارند. اما در ادامه راه گرامشی، گروهی از مورخان در جنوب آسیا به دنبال مطالعات فرودستان هستند و درباره تاریخ، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و جامعه‌شناسی فرودستی تحقیق می‌کنند و برآنند که از این طریق نه تنها می‌توانند به تفاسیر متفاوتی از تاریخ برسند، بلکه ارزیابی عینی‌ای از نقش نخبگان و نقد تفسیر خود نخبگان از آن نقش نیز داشته باشند. آنان مثلاً برای تاریخ ملی‌گرایی به سراغ نقش مردم - مستقل از آن نخبگان - در شکل‌دهی به آگاهی ملی می‌روند که در هندوستان به جای اتکا بر سازوکارهای نهادی برگرفته از غرب مانند پارلمان بر نهادهای سنتی خویشاوندی و مانند آن متکی بوده است. در اینجا تمایز بیش از آنکه میان دوگانه‌هایی چون ملی‌گرایی و امپریالیسم باشد، بر اساس تمایزی میان فرودستان و نخبگان است. مطالعات فرودستان بر آن است که صدای سوژه فرودست را باز یابد و مرجعیت معرفتی، ایدئولوژیک و سیاسی دانش نخبگان غرب را به چالش کشد. این امر به معنای آن است که محققان این حوزه مطالعاتی می‌کوشند با نشان دادن گسست‌های موجود در توضیحات غربی، توضیحات بدیلی از پدیده‌های مختلف بدهند و به این ترتیب به نوعی پادگفتمان شکل دهند یعنی گفتمانی برای مقاومت (Chowdhry and Nair 2002: 13-14).

در اینجا مسئله سوژگی فرودستان مطرح می‌شود. مسئله سوژگی فرودستان مورد توجه گایاتری اسپیواک ([1985] 1994) است. اما برای اسپیواک مسئله این می‌شود که آیا این سوژه فرودست اساساً می‌تواند سخن بگوید؟ آیا اساساً سوژه فرودست جوهری یا ذاتی (essential) داریم که سخن بگوید؟ او در نقد مطالعات فرودستان بر آن است که اولاً فرودستان کلیتی یکپارچه و همگون نیستند؛ ثانیاً این مطالعات و خود فرودستان نمی‌توانند کاملاً جدا از گفتمان مسلط سخن بگویند زیرا این گفتمان است که مفاهیم و زبانی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد که با آن سخن می‌گویند. درواقع، نمی‌توان مفهومی جوهری از فرودست داشت که در تمایز کامل از گفتمان مسلط باشد. او بر آن است که بازگشت به ایدئولوژی‌ها یا گفتمان‌های بومی نیز نمی‌تواند مستقل یا جدا از گفتمان هژمونیک باشد زیرا هیچ تولید ایدئولوژیک ضد هژمونیک

خالص و موثقی نمی‌توان داشت. علاوه بر این، به نظر می‌رسد او می‌خواهد نشان دهد گفتمان‌های بومی ضد هژمونیک نیز مبتنی بر بازنمایی‌هایی هستند که به یک اعتبار در میان فرودستان نیز دوباره رابطه فرادستی- فرودستی ایجاد می‌کنند و در اینجا به‌طور خاص به گفتمان‌های هندی پدرسالارانه درباره زنان اشاره دارد. اما این رویکرد اسپوآک با انتقاداتی از سوی دیگر پسا استعمارگرایانی روبرو شده است که به دنبال سوژگی و کارگزاری فرودستان هستند. البته باید توجه داشت که اسپوآک خود نیز تلاش‌هایی جدی در جهت ارائه چهارچوب‌های مفهومی غیر غربی (هندی) داشته است و درعین حال، بر اجتناب از ذات‌انگاری تأکید دارد.

همی بابا (Bhabha 1984) یکی دیگر از نظریه‌پردازان اصلی پسا استعمارگرایی است که آثار او هم در حوزه مطالعات ادبی و فرهنگی و هم سایر رشته‌ها تأثیرگذار بوده است. وی از یک سو بر آن است که خود گفتمان غربی درباره شرق متضمن هم‌رنگی استتاری یا تقلید<sup>۱</sup> است که استعمارگرایان مشوق آن در جوامع استعمارشده بودند. این «یکی از مؤثرترین و اغفال‌کننده‌ترین راهبردهای دانش و قدرت استعماری» است؛ میلی به برساختن «دیگری» «بازشکل یافته» و «به رسمیت شناخته‌شده» است؛ «سوژه متفاوتی که تقریباً همسان است اما نه کاملاً» (تأکید در متن است؛ 126). مسئله اساسی برای او همین است که تقلید هیچ‌گاه به یگانگی تبدیل نمی‌شود و همواره نامتعیین می‌ماند.

درست است که این هم‌رنگ‌سازی استتاری باعث گسست کاملی در گفتمان مسلط نمی‌شود اما عدم قطعیتی ایجاد می‌کند که همراه با حضور «نسبی» یعنی ناقص و تقریبی سوژه مستعمراتی است که بازنمایی آن در درون گفتمان هژمونیک همراه با محدودیت خواهد بود. اشاره به این سوژه «نامناسب» در بسیاری از آثاری که درباره شرق و مستعمرات نوشته‌شده است دیده می‌شود (Bhabha 1984: 127ff). این وضعیت به تعبیری هم محدودیت اقتدار گفتمان استعماری را نشان می‌دهد و هم بذر نابودی آن را در خود دارد. دلیل آن نیز سرشت هم

پیوند<sup>۱</sup> یا دورگه یادگیری یا تقلید از اروپاییان است ( Ashcroft, Griffiths and Tiffin 1998: 141).

هم پیوندی به معنای عدم امکان تمایز کامل میان فرهنگ‌ها و نیز سرشت متحول آن‌هاست. جوامع باهم تعامل دارند و یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و نتیجه نوعی محصول جدید است که با گذشته هر دو متفاوت است. این هم پیوندی در سطوح زبانی، نژادی، سیاسی، فرهنگی و... صورت می‌گیرد که البته سطح فرهنگی موردتوجه اوست. پس مستعمره و استعمارگر در رابطه به هم‌وابستگی و تکوین متقابل سوژگی هستند. این فقط غیر غرب/استعمار زده نیست که تحت تأثیر غرب/استعمارگر بوده بلکه غرب هم همین‌گونه است. نوعی میانه فرهنگ<sup>۲</sup> وجود دارد که «نسبی» است یعنی ترکیبی از شباهت و تفاوت که در نقاط تماس میان دو فرهنگ شکل می‌گیرد، در فضایی پرتناقض و دوسوگرا. دیگر نه مرزی میان فرهنگ‌ها می‌توان ترسیم کرد و نه آن‌ها را بسته دانست (Bhabha 1996: 53-55). در درون همین هم پیوندی است که تفاوت فرهنگی هم عمل می‌کند (Mambrol 2016). البته این‌ها به معنای نفی رابطه قدرت و نابرابری دو طرف و مبادله نابرابر آن‌ها نیست بلکه به معنای تأکید بر دوری از ذات‌انگاری فرهنگی و وجود نوعی وضعیت مشترک پسا استعماری است (Ashcroft, Griffiths and Tiffin 1998: 121).

سعید (2001) نیز در بحث‌های خود صراحتاً بر آن است که دوگانه‌انگاری‌هایی که همچون شرق و غرب برساخته می‌شوند چنان هستند که گویی هویت‌ها و تمدن‌ها، بسته، مهر و موم شده، و فاقد جریان‌ها و ضد جریان‌های متکثر و متعددند. اما تاریخ فقط تاریخ برخورد و جنگ نیست بلکه تاریخ «مبادله، بارورسازی متقابل و شراکت نیز هست. با توجه به تماس میان جوامع استعمارگر و مستعمره در نتیجه استعمار، مبادلات فرهنگی زیادی صورت می‌گیرد و صورت‌های جدید فرا فرهنگی ایجاد می‌شود. در نتیجه هیچ‌چیز دیگر خلوص اولیه خود را نه در جامعه استعمارگر و نه مستعمره ندارد. این برداشت می‌تواند در تعارض با گفتمان‌های ضد استعماری و استعمارزدایی تلقی شود و به همین دلیل ممکن است فرض شود که منکر امکان مقاومت

---

1. Hybrid  
2. Culture's in-between

است؛ حال آنکه مدل مقاومتی که در این برداشت مطرح می‌شود متفاوت است و در رویه‌های پادگفتمانی ظهور می‌یابد و بنیان دعاوی تفوق گفتمان استعماری و امپریالیستی را می‌شکند (Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998: 118-121).

خوانش کترایانتال یا هم‌نواخت<sup>۱</sup> روشی است که ادوارد سعید برای یافتن پایه‌های نگرش شرق‌شناسی در متونی که به شکلی آشکار شرق‌شناسی نیستند یا تضادهای این گفتمان را خیلی آشکار در خود ندارند مطرح می‌کند. این یک اصطلاح موسیقایی و به معنای وجود هم‌زمان دو یا چند ملودی مستقل و هماهنگ در یک قطعه موسیقی است. برای سعید این روش در خوانش متون برای افشای مدلولات امپریالیستی و استعماری است. این نوعی خوانش پاسخگو است که مانند ملودی دوم قطعه موسیقی عمل می‌کند و اجازه می‌دهد مدلولات امپریالیستی متن که پنهان بودند آشکار شوند. مثلاً نشان داده شود که اگر در خوانش یک متن ادبی به زمینه فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی آن توجه شود، منتقد ادبی می‌تواند آنچه را در متن به‌ظاهر وجود ندارد بیابد. این بازخوانی دوصدایی به‌جای خوانشی تک‌صدایی است. نتیجه آن می‌شود که منتقد نشان می‌دهد جامعه و فرهنگ غربی ریشه در ایدئولوژی و رویه‌های امپریالیسم دارد و در نتیجه ماهیتی جوهری و مستقل از شرق نمی‌تواند داشته باشد (Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998: 8-9).

اصطلاح شهرستانی سازی یا ولایتی سازی<sup>۲</sup> را دیش چاکرابارتی (Chakrabarty 2000) مورخ هندی پسا استعمار گرا و محقق تاریخ فرودستان برای فرا رفتن از فرض عمومیت یا مرجعیت یا اصالت اروپا در تحول تاریخی به تجدد به کار می‌گیرد و از آن مرکزیت زدایی می‌کند و به‌جای آن تاریخ تجدد سیاسی جهانی را متکثر می‌سازد. در این چهارچوب، به‌جای آنکه پدیده‌هایی چون دموکراسی، دولت، سکولاریسم، حاکمیت، نظام بین‌الملل و مانند آن‌ها پدیده‌هایی خاص اروپا تلقی شوند که بعداً به سایر مناطق جهان راه یافته‌اند، به تجارب متفاوت جوامع مختلف و همچنین ریشه‌های شرقی یا غیر غربی این پدیده‌ها توجه می‌شود. درواقع شهرستانی سازی نقطه مقابل ادعای جهان‌شمولی و تأکید بر خاص بودن تجارب است چه در

---

1. Contrapuntal  
2. Provincialization

اروپا و چه در خارج از اروپا. چاکرابطی به‌طور خاص بر این تأکید دارد که تجدد سیاسی هند اساساً با نظریه‌هایی که برای توضیح تجدد سیاسی در اروپا استفاده می‌شود (مانند مارکسیسم) قابل توضیح نیست. تجربه هند نه تکرار تجربه اروپا است و نه بقای فرهنگ ماقبل سرمایه‌داری هند. در اینجا هدف رد اندیشه غربی نیست بلکه آن را برای درک تحولات در جهان غیر غرب در عین لازم دانستن، ناکافی می‌بیند. البته در خود مرکز و همچنین در پیرامون نیز تجارب یکسان نیستند و تکرار در آنجا نیز وجود دارد.

به این ترتیب، پسا استعمارگرایی با الهام گرفتن از بخشی از بحث‌های پسا ساختارگرایان و نیز گرامشی و گاه با ارائه مفاهیمی نوین، نگاهی جدید به رابطه میان غرب و غیر غرب یا استعمارگر و استعمار زده را امکان‌پذیر می‌کند که از حوزه اولیه‌اش یعنی نقد ادبی فراتر رفته و مطالعات مختلف اجتماعی و سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

### پسا استعمارگرایی به مثابه چشم‌اندازی به روابط بین‌الملل

نویسندگان مختلف در روابط بین‌الملل این تأملات و مفاهیم پسا استعمارگرایانه را به اشکال و در چهارچوب‌های متفاوتی به کار گرفته و از آن‌ها از یک‌سو برای نقد رشته روابط بین‌الملل (همانند سایر نظریه‌های انتقادی) و از سوی دیگر برای توضیح شرایط پیچیده روابط بین‌الملل در حوزه‌های مختلف موضوعی و با رویکردهای مختلف استفاده کرده‌اند. از مسائل اصلی موردتوجه در نقد رشته روابط بین‌الملل که شامل نه تنها جریان اصلی بلکه حتی نظریه‌های انتقادی می‌شود اروپا محوری است که به دلیل نظریه‌پردازی بر اساس روایت خاصی از تجربه اروپایی برای مطالعه کل جهان موجد محدودیت برای رشته می‌شود. درواقع، تجربه‌های غرب است که ملاک تعیین حدود، مفروضات، رویکردهای فرائظری، مفاهیم و ... در روابط بین‌الملل بوده و خود غرب نیز کانون توجه رشته است. معمولاً در هر بحث محتوایی، نقطه عزیمت علمای پسا استعماری روابط بین‌الملل همین نقد است (بنگرید به Tickner and Smith 2020).

جمال بوراک تانسل (Tansel 2015) در تعریف اروپا محوری آن را «شکلی از تولید مادی و دانش خودمحورانه»<sup>۱</sup> می‌داند که مجموعه‌ای از روایت‌ها به آن تداوم می‌بخشند. این روایت‌ها عبارت‌اند از:

۱. این فرضیه پسینی که تحولات اجتماعی-اقتصادی مدرن یک امر منحصرأبومی اروپایی است و مؤلفه‌های این مسیر را می‌توان به اجماع در درون یک اروپای تعریف‌شده فرهنگی و جغرافیایی (و در کل، غرب) یافت؛

۲. درهم‌پیچیده شدن ولایت انگار یا شهرستان‌انگاران<sup>۲</sup> بودن نظریه اجتماعی و تاریخ‌نگاری که مدعی است «انگاره‌های دولت، حاکمیت، سکولاریسم، شهروندی، جامعه مدنی ... حاصل تجربه اروپا هستند که بدون تماس یا تماسی قابل‌اغماض یا دیگری‌های اروپا و منطق‌های سازمان دهنده آن‌ها شکل گرفته است»<sup>۳</sup>؛

۳. نظریه پدرمآبانه تاریخ که از اعتبار جهان‌شمول مسیر طی شده اروپایی‌ها و ضرورت تقلید دیگران از آن تجربه دفاع می‌کند؛ و

۴. نفی مستمر اهمیت پیوستگی‌های متقابل جهانی میان نیروهای اجتماعی در طول زمان و مکان که باعث می‌شود:

۴-۱. نقش و تأثیر غیر غرب در ایجاد تحولات هم‌زمان و در طول زمان در اقتصاد سرمایه‌داری مدرن و نظام بین‌المللی دولت‌ها مستمراً نفی شود؛ و

۴-۲. تعدادی از رویدادها و فرایندهای جهانی از بحث تحلیلی حذف شوند و عمداً یا به شکلی غیرعمدی «همه گناهان اروپایی‌ها شسته شود» از جمله استعمار و امپریالیسم.

در اینجا خوانش هم نواخت از راه‌های فرارفتن از اروپا محوری و آوردن صداها، هویت‌ها و تجارب دیگران غیر غربی است. پینار بیلگین (Bilgin 2016) آن را روش، اصل و استعاره‌ای برای رشته روابط بین‌الملل جهانگیر<sup>۳</sup> می‌داند. خوانش هم نواخت به‌عنوان یک روش مطالعه سیاست بین‌الملل توجه ما را به تداخل تاریخ‌ها چه در گذشته و چه در حال حاضر جلب

---

1. Autocentric  
2. Provincialist  
3. Global IR

می‌کند، به‌عنوان اصل نوعی خودآگاهی برای دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل و نقطه اتکایی برای کسانی که یافته‌های چشم‌اندازهای متفاوت را ارائه می‌کنند، فراهم می‌سازد و استعاره‌ای است که به مدد آن می‌توان روابط بین‌الملل را در آن واحد به‌عنوان منطقه‌ای و جهانی و به‌عنوان امری واحد و متعدد دید. از این طریق مسئله، افزودن دیدگاه‌های غیر غربی به دیدگاه‌های موجود نیست (یا فقط این نیست) بلکه آن است که رشته را از نو شکل دهد. یعنی به‌جای آوردن داستان‌ها و روایت‌های جدید، لایه‌های روایات و داستان‌های موجود کندوکاو شود و پویایی‌های قدرت و شناخت در آن‌ها مورد تأکید قرار گیرد. این آگاهی هم نواخت می‌تواند وجود دنیا‌های متعدد را آشکار سازد که همراه با تجارب متفاوت، پویایی‌های متفاوت و روابط متفاوتی هستند و درعین حال میان آن‌ها ارتباط وجود دارد و نتیجه این می‌شود که «ما خود را در دیگران می‌بینیم و دیگران خودشان را در ما» و غربی‌ها به‌عنوان مثال می‌توانند ببینند دیگران چه برداشتی از تاریخ تحولات اروپا دارند (Bilgin 2016: 140). این روش مطالعه مستلزم اجتناب از دولت‌محوری و توجه به روابط تکوین متقابل میان جوامع، دولت‌ها، و تمدن‌هاست. با این خوانش دانشجویان و دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل متوجه وجود چشم‌اندازهای متعدد درباره یک موضوع خواهند شد و می‌توانند آن‌ها را به‌نوعی به هم ترجمه کنند.

همان‌گونه که اشاره شد، اروپا محوری مستلزم نفی کارگزاری از دیگری غیر غربی است. کارگزاری عبارت است از توان عمل یا اجرای عمل و اینکه آیا افراد/کنشگران/کارگزاران از عاملیت آزادانه و مستقلی برخوردارند تا بتوان آن‌ها را کارگزار دانست یا نه؟ در بحث‌های پسا استعماری این نکته مطرح است که آیا سوژه غیر غربی از کارگزاری برخوردار است؟ همان‌گونه که دیدیم برخی از پسا استعمارگرایان مانند اسپیواک با توجه به موضع پسا ساختارگرایانه، کارگزاری را مفهومی دشوار می‌دانند؛ زیرا غلبه گفتمان حاکم چنان است که امکان سوژگی یا کارگزاری را از میان می‌برد. اما بخش مهمی از آثار پسا استعمارگرایان در روابط بین‌الملل معطوف به نفی و نقد عدم قائل شدن به کارگزاری برای غیر غربی‌ها در گفتمان غرب است و آن را ناشی از غلبه اروپا محوری می‌داند. از این منظر، اهمیت کارگزاری به معنای اهمیت کنش سیاسی است و باوجودی که ممکن است سوژه‌ها در تلاش برای آثار نیروهایی که آنان را

برمی‌سازد، با مشکل روبرو باشند اما این کار ناممکن نیست (Ashcroft, Griffiths, and Tiffin 1998: 8-9).

در زمینه مسائل محتوایی روابط بین‌الملل، چودری و نایر (Chowdhry and Nair 2002) به‌عنوان نمونه، سه درون‌مایه اصلی را در کتاب خود دنبال می‌کنند که عبارت‌اند از: قدرت بازنمایی، تقاطع نژاد و جنسیت؛ سرمایه‌داری جهانی، طبقه و پسااستعماریت<sup>۱</sup>؛ و مقاومت و کارگزاری. به پیروی از این تقسیم‌بندی، در ادامه با اشاره به این درون‌مایه‌ها، نمونه‌هایی از آن‌ها را در مطالعات بین‌المللی پی می‌گیریم.

### بازنمایی

در بحث بازنمایی بر رابطه میان بازنمایی و دانش غربی از یک‌سو و قدرت اقتصادی و سیاسی آن از سوی دیگر و چگونگی ابتدای آن‌ها بر برساخته‌های نژاد، جنسیت و طبقه تأکید می‌شود. از این طریق نشان داده می‌شود که چگونه برساخته‌های جنسیتی و نژاد گرایانه از دیگری (به شکل مثلاً انتساب خصوصیات زنانه به دیگری یا گاه نیز خصوصیات شدیداً مردانه اما منفی یا ایجاد رابطه میان نژاد و برخی ویژگی‌های جوهری منفی و مانند آن) سلطه و مرجعیت فرهنگی غرب چه در دوره استعمار و چه در عصر حاضر را تثبیت می‌کنند. تقسیم‌بندی‌های دوجبهی از غرب و شرق همراه با جوهری و ذاتی نشان دادن هویت و تفاوت برای حفظ هژمونی غرب لازم است. پس برای «برده برداشتن از رویه‌های قدرت» باید به مسئله بازنمایی توجه داشت که این نه تنها در روابط بین‌الملل (مثلاً در گفتمان‌های مربوط به امنیت، مهاجرت، و...) بلکه در رشته روابط بین‌الملل نیز مورد توجه پسا استعمارگرایان است (Chowdhry and Nair 2002: 15-16). همان‌گونه که دیده می‌شود این شاخه از ملاحظات پسا استعمارگرایی به دیدگاه‌های پسا ساختارگرایانه بسیار نزدیک است. مطالعاتی در زمینه بازنمایی گروه‌های افراط‌گرای اسلام‌گرا شده که نشان می‌دهد چگونه مثلاً داعش به‌عنوان دیگری واجد خصوصیتی از مردانگی افراطی که همراه با تحقیر زنان است<sup>۲</sup> بازنمایی می‌شود.

---

1. Postcoloniality  
2. Machismo



بخشی دیگر از بحث‌های مربوط به بازنمایی را شاید بتوان در آثاری جست که دیدگاه‌ها یا بازنمایی‌های بدیلی نسبت به موضوعات سیاست بین‌الملل ارائه می‌کنند. نظم و بی‌نظمی، جنگ، سیاست خارجی، امنیت و مانند آن از جمله این درون‌مایه‌هایی هستند که بازنمایی‌های متفاوتی از آن‌ها ارائه می‌شود. مثلاً کارن اسمیت (Smith 2020) نشان می‌دهد که چگونه تجربه قبائل آفریقایی که در عین فقدان دولت، موفق به برساختن جامعه سیاسی صلح‌آمیز شدند می‌تواند جایگزین مفهوم هابزی اروپا محور آنارشی شود که متضمن جنگ و خشونت است. نظم در اینجا در چارچوب سرزمینی با مرزهای مشخص و از طریق محاکم و مانند آن‌ها برقرار نمی‌شود؛ بلکه در چهارچوب قواعد مبتنی بر خویشاوندی است که به نوعی شکاف و امتزاج شکل می‌دهد که در دوره‌هایی اشخاص را به هم نزدیک و در زمان تعارض از هم دور می‌کند و نظم تولید می‌شود که بیشتر به منزله نظم اخلاقی است و این فرض بنیادین رشته روابط بین‌الملل را که نظم و بی‌نظمی را دو قطب متضاد می‌بیند به چالش می‌کشد و می‌تواند به معنای امکان ایجاد اشکال نوینی از نظم باشد.

آرلین تیکنر (Tickner 2020) بر آن است که در تحلیل پسا استعماری معمولاً به جنگ کمتر توجه شده است. اما از این رویکرد همچون سایر رویکردهای انتقادی انتظار می‌رود به بحث چگونگی امکان‌پذیری جنگ و چگونگی تبدیل تفاوت‌ها بر مشروعیتی برای جنگ و مانند این‌ها بپردازد و سرشت اروپا محور مطالعات جنگ و مفروضات استعماری آن درباره جنگ در جنوب جهانی<sup>۱</sup> اصطلاحی است که برخی از پسا استعماری‌ها آن را به غیر غرب یا جهان سوم و مانند آن ترجیح می‌دهند و البته منظور از آن جنوب جغرافیایی نیست هرچند که بخش وسیعی از آن را در برمی‌گیرد) را آشکار سازد. مثلاً در مطالعات رایج درباره جنگ ضعف دولت عامل اصلی در تبیین جنگ‌های جهان سوم است که بیشتر جنبه داخلی دارند. درواقع صفاتی چون ضعیف، شکست‌خورده، شبه دولت و مانند آن به معنای تحقیر و فرو دستانه دیدن دولت‌های جنوب است؛ به این ترتیب، تفاوت به تحقیر می‌رسد، دیگری متفاوت به عنوان فاسد و عقب‌مانده و حتی تهدیدگر بازنمایی می‌شود و از آن برای توجیه رویه‌های استعماری استفاده می‌شود مانند

تلاش برای دولت سازی یا توجیه مداخله خارجی و مانند آن. از منظری پسا استعماری باید به نقش خود غرب و استعمار در ایجاد وضعیت موجود توجه شود. البته این‌ها به معنای انکار فساد، تدبیر نامناسب امور و ضعف نهادی و... در کشورهای جنوب نیست بلکه این است که نشان داده شود این مسائل تا حدی نتیجه میراث استعمار و رویه‌های کشورهای غربی بوده است و به این ترتیب تلاش می‌شود تبیینی چندعاملی و فراگیرتر از موضوع ارائه شود.

اروپا محوری در نگرش دانشوران روابط بین‌الملل در نگاه به دین هم دیده می‌شود و برداشت‌ها در این حوزه نیز تحت تأثیر تاریخ و نظریه‌های غربی است. دین ذاتاً تعارض‌آمیز تلقی می‌شود و به عوامل مهم‌تری چون تاریخ، اقتصاد سیاسی و هویت توجه نمی‌شود. در جوامع غیر غربی دین نقش مهم‌تری ایفا می‌کند و اساساً نقش کمتر دین به عنوان شاخصه‌ای از تجدد تلقی می‌شود. سکولاریسم نه تنها به معنای جدایی دین از سیاست بلکه به معنای داوطلبانه بودن اعتقاد به خداوند است. در صورتی که سکولاریسم دیدگاهی خاص منطقه‌ای خاص<sup>۱</sup> است و نه امری جهان‌شمول، اما فرض بر این است که باید جهانی شود و دوگانه سکولار/دینی شکل می‌گیرد که در واقع، تعریف، معنا و هویت هر یک وابسته به دیگری است. اما این تجربه خاص اروپا لزوماً در بقیه نقاط جهان تکرار نمی‌شود و برخلاف داعیه غرب، سکولاریسم هم دیدگاهی نیست که مختص غرب بوده باشد و تقریباً در همه ادیان، مناظراتی پیرامون نقش مراجع دینی، عقل، کارگزاری انسانی، نفوذ دین و مانند آن در طول تاریخ وجود داشته است (Devare 2020: 163). به این ترتیب، محققان مطالعات پسا استعماری در حوزه دین می‌کوشند از دوگانگی سازه‌های غرب اجتناب کنند، بازنمایی‌های آن را به چالش کشند و داعیه‌های آن درباره جهان‌شمولی نگاه غربی را زیر سؤال ببرند.

در حوزه مطالعات سیاست خارجی، آسلی جالکیویک (Calkivik 2020) بر آن است که نگاه از منظر فرودستان باید در کانون توجه قرار گیرد. از این منظر سیاست خارجی فقط به دولت محدود نمی‌تواند بشود و باید به آن در سطحی وسیع‌تر به عنوان یک پروژه سیاسی-اخلاقی نگریست؛ باید از مفاهیم شیء‌انگاشته‌شده‌ای چون منافع ملی، قدرت ملی و امنیت ملی

فراتر رفت؛ در مطالعه آن باید به تاریخ و میراث روابط استعماری و تداوم سلسله مراتب‌ها در سطح نظام جهانی توجه شود. این به معنای فراتر رفتن از اقدامات و سیاست‌های خاص و برآیندهای آن‌ها و نیز توجه به پیرامونی‌های ضعیف و کوچک و متضمن چشم‌اندازی به سیاست خارجی است که کسانی که تحت حکومت قرار دارند آن را اعمال می‌کنند و «نگاه خیره» استعمارگر امپریالیست به خود آن برمی‌گردانند.

### اقتصاد سیاسی جهانی و سرمایه‌داری

یکی از انتقادات بر برخی از آثار پسا استعمارگرایانه نادیده گرفتن نقش مهم سرمایه‌داری در اروپا محوری بوده است. گفته می‌شود اگر سرمایه‌داری به عنوان بنیان قدرت اروپا و نیروی محرکی برای جهانی‌شدن وجود نداشت، اروپا محوری در حد یک قوم‌مداری مانند همه قوم‌مداری‌های دیگر باقی می‌ماند (Chowdhry and Nair 2002: 22)، اما پسا استعمارگرایانی هستند که به جد به مسائل اقتصاد سیاسی بین‌الملل توجه دارند و حتی اگر همچنان بر ابعاد معنایی و فرهنگی پدیده‌ها هم تأکید داشته باشند، این به معنای نادیده گرفتن ابعاد مادی نیست. به این ترتیب، بخشی از مطالعات پسا استعماری به تقسیم‌کار بین‌المللی و اقتصاد سیاسی کار و در نتیجه به ابعاد مادی در کنار ابعاد فرهنگی و گفتگمانی توجه دارد. با اینکه این شاخه در ابعادی به مارکسیسم نزدیک می‌شود اما به نوعی منتقد آن نیز هست و مفروضات شالوده‌انگارانه و جهان‌شمول آن را نفی می‌کند (Chowdhry and Nair 2002: 21-22).

از این منظر نظریه‌پردازی چون جاستین روزنبرگ (Rosenberg 2013) و برخی دیگر از تروتسکی‌گرایان به دنبال آن‌اند که با استفاده از آثار متأخر مارکس و نیز تروتسکی نظریه اقتصادی سیاسی بین‌المللی مارکسیستی را با پسا استعمارگرایی پیوند زنند و آن را از مشکل اروپا محوری به طور خاص دور کنند. در واقع مفهوم سرمایه‌داری ناموزون<sup>۱</sup> که از طرف تروتسکی ارائه شده است، برداشت خطی جهان‌شمول و اروپا محور از توسعه سرمایه‌داری را در ابعادی به چالش می‌کشد و نوعی چرخش پسا استعماری را می‌تواند متبادر به ذهن کند. روزنبرگ مفهوم سرمایه‌داری ناموزون را از تروتسکی برمی‌گیرد و بر آن است که بر مبنای آن

توضیحی دیگر از روابط بین‌الملل ارائه کند. او بر آن است که ریشه «امر بین‌الملل»<sup>۱</sup> را باید در سرشت ناموزون و مرکب تحول تاریخی جست‌وجو کرد (Rosenberg 2010). روزنبرگ (Rosenberg 2013) از سوی دیگر تلاش کرده مبانی فلسفی (هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی) تروتسکی را جستجو کند و بازتاب آن را در نظریه توسعه ناموزون و مرکب نشانه دهد. تروتسکی مفهوم توسعه ناموزون و مرکب را در وهله نخست در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵ برای تشریح الگوی تحول در شکل خاص توسعه در روسیه به کار برد. درواقع وضعیت روسیه که در آن همزیستی میان تحولات علمی و فناورانه و وضعیت عقب‌مانده روستایی و کشاورزی به‌طور هم‌زمان دیده می‌شد و تأثیری که از نظر شرایط انقلابی داشت مدنظر او بود. نکته مهم این است که به نظر روزنبرگ، اولاً توسعه ناموزون و مرکب مسیر تک‌خطی جهان‌شمول توسعه در عصر سرمایه‌داری را بر هم می‌زد و ثانیاً آنچه از نظر روابط بین‌الملل اهمیت دارد این بود که سرمایه‌داری فرایندی صرفاً عمودی و ملی نیست، بلکه فرایند افقی و بین‌المللی‌ای نیز هست. درعین حال خود روزنبرگ اذعان دارد که نظریه او نیز در ابعادی همچنان دچار اروپا محوری است و شاید درون‌گرایی علوم اجتماعی اروپایی را بازتولید می‌کند (Rosenberg 2013: 596).

جمال بوراک تانسل (Tansel 2015) با اتکا به نظریه توسعه ناموزون تروتسکی، نشان می‌دهد که چگونه در تحلیل‌های جاری از رابطه دولت عثمانی با غرب، تحولات اقتصاد سیاسی آن یعنی به‌طور خاص اصلاحات اقتصادی و سیاسی آن در سده نوزدهم ناشی از تأثیر غرب و اروپا تلقی می‌شده است. حال آنکه با رویکردی غیر اروپا محور می‌توان تاریخ را به‌گونه‌ای متفاوت دید و نقش روابط اجتماعی داخلی را به‌جای نقش فشارهای غرب در ساخت نظام دولت مدرن آشکار ساخت.

گیتا چودری (Chowdhry 2002) به یکی از ابعاد کم‌وبیش مغفول اقتصاد سیاسی بین‌الملل یعنی کار کودکان می‌پردازد. دویست و پنجاه میلیون کودک کار در سراسر جهان هستند و تعداد آن‌ها رو به فزونی است. باوجودی که معمولاً از منظر حقوق بشر به مسئله کودکان کار توجه

می‌شود اما این کافی نیست. از یک سو چه نگاه‌های جهان شمول‌گرایانه به حقوق بشر و چه نگاه‌های نسبی‌گرا مشکلات خود را دارند. یکی به واقعیت فقر و نیاز در کشورهای جهان سوم و نقش کار کودکان در تضمین بقای آن‌ها و خانواده‌هایشان توجه ندارد و دیگری به یافتن راه برون‌رفتی از وضعیت موجود نمی‌رسد. به بیانی دیگر، هر دو آن‌ها از پرداختن به نقش سرمایه بین‌المللی در ایجاد و تداوم این وضعیت ناتوان‌اند و تمرکز گفتمان حقوق بشر بر دولت‌ها و نه شرکت‌ها آن‌ها را از این امر بازمی‌دارد. در مقابل از منظر پسا استعماری، گفتمان‌های جهان شمول‌انگارانه رسانه‌های غربی بررسی می‌شوند و نشان داده می‌شود که چگونه در آن‌ها بحث از کار کودک همراه با ساخت «دیگری» غیر غربی است و گفتمان‌های ملی دولت (هند) و صاحبان صنایع متکی بر کار کودک مورد توجه قرار می‌گیرند که در آن‌ها بر کار کودکان به عنوان راهی برای بقای آن‌ها تأکید می‌شود. در واقع کار کودک در حوزه منافع سرمایه (جهانی و ملی) قرار می‌گیرد. مطالعه پسا استعمارگرایی به دنبال رویکردی جامع به موضوع است که در آن‌هم به تولید و توزیع کالا و هم به ساخت معانی توجه شود، پیوندهای متقابل میان گفتمان‌های ملی و بین‌المللی و سرمایه روشن گردد و صدای خود کودکان کار نیز شنیده شود. سرانجام نیز به فعالیت‌های اصلاحی مبتنی بر فهم سلسله‌مراتب قدرت توجه دارد. به عبارت دیگر، پسا استعمارگرایی به دنبال یافتن راه‌های مقاومت و اصلاح است.

### کارگزاری و مقاومت

توجه به مقاومت و کارگزاری در آثار مرتبط با جامعه مدنی جهانی و جنبش‌های اجتماعی و شبکه‌های فراملی (Chowdhry, and Nair 2002: 24-25) و همچنین توجه به کارگزاری جوامع و دولت‌های جهان سوم/جنوب در سطح بین‌الملل در آثار پسا استعمارگرایان مشهود است. تاراک بارکاوی و مارک لافی (Barkawi and Laffey 2006) در نقد اروپا محوری مطالعات امنیتی در روابط بین‌الملل (برای بحث بیشتر در مورد اروپا محوری مطالعات امنیتی، بنگرید به: Pinar 2020)، به بحث اهمیت کارگزاری غیر غربی توجه دارند. آن‌ها تأکید دارند که نوعی جغرافیای تاریخی اروپا محور زیربنای مطالعات امنیتی است که منجر به عدم توجه به کارگزاری کشورهای جنوب و در نتیجه تحریف و بازنمایی غلط می‌شود. اروپا محوری باعث شده اندیشه

و عمل امنیتی صرفاً بر اساس جنگ و صلح قدرت‌های بزرگ و رقابت آن‌ها باشد و به تجربه نیروهای کوچک و ضعیف توجه نشود و هنگامی که آن‌ها به خشونت و مقاومت مسلحانه روی می‌آورند بلافاصله از عمل آن‌ها مشروعیت زدایی می‌شود. حتی برخلاف سایر رشته‌های علوم اجتماعی که در آن‌ها به نیروهای اجتماعی قوی و ضعیف در چهارچوب تحلیلی واحدی توجه می‌شود، آنچه موردتوجه رشته روابط بین‌الملل و امنیت بین‌المللی است فقط کنشگران قوی هستند. هنگامی هم که به کنشگران ضعیف/غیر غربی توجه می‌شود به دلیل اهمیتی است که برای غرب پیدا کرده‌اند؛ مانند توجه به جنگ‌های انقلابی به دلیل اهمیتی که برای ایالات متحده یافته‌اند. اما معمولاً کارگزاری کنشگران غیر غربی دیده نمی‌شود. مثلاً در بحران موشکی کوبا همه مطالعات متمرکز بر ایالات متحده و اتحاد شوروی است و نقش کوبا و اقدامات آن از دعوت به شوروی برای استقرار موشک در کوبا گرفته تا رضایت دادن آن به برچیده شدن موشک‌ها که در ایجاد و پایان بحران عناصری مهم هستند نادیده گرفته می‌شود یا جنگ دوم جهانی فقط از منظر کنشگران غربی دخیل در آن دیده می‌شود. در نتیجه، هولوکاست اهمیتی محوری می‌یابد اما از بین رفتن میلیون‌ها غیر غربی که گاه نتیجه مستقیم اقدامات کشورهای پیروز جنگ بوده مطرح نمی‌شود. اما نمی‌توان فرض کرد که تبیین رویدادها را همیشه باید درجایی واحد ولو در دولت‌های بزرگ و قوی جستجو کرد بلکه باید با خوانش هم نواخت رویدادها، تحولات و فرایندها را در آن واحد هم در مرکز و هم در پیرامون مورد مطالعه قرارداد و به نقش کارزارانه غیر غرب در تحولات توجه داشت.

هابسن و ساجد (Hobson and Sajed 2017) در نقد اروپا محوری نظریه انتقادی روابط بین‌الملل برآنند که این مدعیان ضد اروپا محوری خود نیز اروپا محورند؛ زیرا در توضیح تحولات سرمایه‌داری فقط به درون غرب توجه دارند و در نفی امکان صدا داشتن برای غیر غرب، کارگزاری آن را انکار می‌کنند (مانند اسپواک) یا حداکثر این کارگزاری را در چهارچوب مقاومت می‌بینند. در مقابل، هابسن و ساجد با یک رویکرد رابطه‌ای می‌کوشند کارگزاری غیر غرب را در عین توجه به محدودیت‌های ساختاری آن موردتوجه قرار دهند. در جامعه‌شناسی رابطه‌ای به هم پیوستگی جهانی آن‌ها، کارگزاری غرب به عنوان موجودیتی جدا، خود مولد، خود

جهت‌بخش و خودمختار به مشکله تبدیل می‌شود. تأکید آن‌ها بر این است که میان جهان‌های غرب و غیر غرب به‌هم‌پیوستگی و قوام متقابل وجود دارد و درواقع آنچه به‌عنوان غرب خوانده می‌شود محصول روابط آن با غیر غرب است. در اصل غیر غرب هم همین‌طور است؛ یعنی قوام آن به شکل فعلی نتیجه به‌هم‌پیوستگی آن با غرب است پس هیچ‌کدام خالص نیستند. این امر درواقع به یک اعتبار همان بحث هم‌پیوندی است که در بالا به آن اشاره شد.

آنچه باعث ندیدن یا نفی کارگزاری غیر غرب می‌شود بحث بی‌قدرتی آن است؛ حال‌آنکه بی‌قدرتی به معنای فقدان مطلق قدرت نیست زیرا حتی اگر سوژه‌ای در حاشیه شبکه قدرت هم باشد، می‌تواند تأثیرگذار باشد. مثلاً جمال عبد الناصر در ملی کردن کانال سوئز باعث شکل گرفتن یک بحران بین‌المللی شد که درنهایت به پایان دادن به قدرت استعماری بریتانیا کمک کرد. ناصر نه بی‌قدرت بود و نه قهرمان مقاومت بلکه بی‌قدرتی پیچیده‌ای داشت به این معنا که کنش او به‌عنوان یک کنشگر حاشیه‌ای واجد تأثیرات سیستمی بود. پس غیر غرب همیشه قربانی نیست و تنها کاری هم که می‌تواند انجام دهد مقاومت نیست بلکه کارگزاری آن تجلیات پیچیده‌ای دارد. در جهان زندگی روزمره مردم غیر غربی و حتی در سکوت آن‌ها نوعی مقاومت پنهان وجود دارد که به شکل سیاست هرروزی تجلی می‌یابد (Hobson and Sajed 2017: 563ff).

### تضمینات پسا استعمارگرایی برای مطالعات ایرانی روابط بین‌الملل

در اینجا به این موضوع می‌پردازیم که مفاهیم، برداشت‌ها، و بینش‌های پسا استعمارگرایی چگونه می‌تواند در مطالعات ایرانی روابط بین‌الملل مکمل دیدگاه‌های موجود باشد و به غنای بیشتر پژوهش‌های رشته کمک کند. اما پیش از آن لازم است یادآور شویم به‌تبع نگاه گاه غرب‌ستیزانه و عمدتاً انتقادی نسبت به غرب در جمهوری اسلامی و نیز رویکرد منتقدانه جمهوری اسلامی به نظام بین‌الملل مدرن و تبدیل شدن مقاومت به یکی از ابعاد مهم و شاید تعیین‌کننده در سیاست خارجی دوران پسا انقلاب اسلامی، مضمون مقاومت که از مضامین مهم در مطالعات پسا استعماری است لاجرم به‌ویژه در بخش‌هایی از مطالعات مربوط به سیاست

خارجی ایران ظاهراً بدون آگاهی نظری نسبت به پسا استعمارگرایی دیده می‌شود. در مطالعات پسا استعماری اجتماع دانش پژوهان روابط بین‌الملل در ایران، بخصوص در آثاری که می‌توانند در عرصه بین‌المللی انتشار یابند، نشان دادن اینکه چگونه این مقاومت می‌تواند از یک سو توضیحی برای سیاست خارجی ایران تلقی شود و از سوی دیگر به غنای مطالعات پسا استعماری در جهان کمک کند مهم است.

شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین خلأهای مطالعات ایرانی روابط بین‌الملل کم‌توجهی به تاریخ روابط بین‌الملل از منظر فرودستان از جمله کنشگرانی چون خود ایران و نیز تجربه زیسته مردم عادی در ایران از وقایع بین‌المللی است که در دوران مدرن به‌طور خاص ایران را تحت تأثیر قرار داده‌اند. شاید جز جنگ اول جهانی که در برخی آثار به تضمینات آن برای ایران از منظری ایرانی پرداخته شده است، کمتر از این بعد به تاریخ روابط بین‌الملل نگاه کرده‌ایم. مثلاً در کتاب‌های تاریخ روابط بین‌الملل اساساً شاید جز اشاراتی کوتاه به مثلاً اشغال ایران در زمان دو جنگ و مانند آن نگرشی از منظر ایرانی به رویدادها نمی‌بینیم. مطالعات هم نواخت می‌توانند ابعاد متفاوتی از تاریخ بین‌الملل را آشکار سازند.

حتی در نگاه به تاریخ، بسیاری از مورخان و دانش پژوهان سیاست در ایران در نگاه به دوره‌های تاریخی گذشته کم‌وبیش تحت تأثیر گفتمانی اروپا محور همیشه با همه شخصیت‌های سیاسی و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران به‌خصوص از دوره قاجار به‌شدت منفی برخورد می‌کنند و هرگونه کارگزاری را از آن‌ها سلب می‌کنند. حال آنکه قرائتی بدیل می‌تواند نشان دهد که چگونه حتی مسلوب‌الاختیارترین آن‌ها نیز کم‌وبیش تأثیراتی در عصر خود داشته‌اند و حتی برخی از نقش تعیین‌کننده برخوردار بوده‌اند یا حداقل متوجه مدلولات سلطه غرب می‌شدند.

نقد متون غربی روابط بین‌الملل چه در مورد ایران و چه در عرصه‌های وسیع‌تر و انتزاعی‌تر و حتی متون نظری از منظر پسا استعماری می‌تواند هم نوع نقد خود مطالعات بین‌الملل ایرانی باشد و هم سهمی در نگاه نقادانه به رشته روابط بین‌الملل در جهان داشته باشد.



در رویه‌های روزمره در روابط بین‌الملل از عملکرد ارکان و نهادهای مختلف نظام ملل متحد گرفته تا اظهار نظرات دیپلماتیک و... درباره ایران (و نیز سایر کنشگران غیر غربی) می‌توان نشانه‌های نگاه اروپا محور و شرق شناسانه را دنبال کرد و با روشن ساختن آن‌ها تداوم این نگرش را به‌رغم داعیه‌های برابری و احترام به فرهنگ‌های دیگر و مانند آن را دنبال کرد و راه را برای پایان دادن به این گفتمان گشود.

محور دیگری که به نظر مهم می‌رسد توجه به پیچیدگی و شکنندگی روابط قدرت در سطح جهانی و منطقه‌ای است. باوجودی که در مورد خود ایران با توجه به مفهوم مقاومت این بعد مدنظر بوده است، اما به نظر می‌رسد دوگانگی انگاری‌هایی مثل کشورهای مستقل و کشورهای وابسته مانع از آن می‌شود که آنچه می‌توان نوعی مقاومت در رفتارهای برخی کشورهایی که به‌طور سنتی وابسته تلقی می‌شوند به چشم بیاید. نمونه اخیر در روابط ایالات متحده و عربستان و پافشاری عربستان بر مواضع خود می‌تواند نمودی از این کارگزاری‌ها تلقی گردد. توجه به کارگزاری‌های ولو محدود کنشگرانی که در سطح بین‌الملل وابسته، فرودست، مسلوب الاختیار و مانند آن تلقی می‌شوند، می‌تواند پیچیدگی‌های حیات بین‌الملل را بیش‌ازپیش آشکار سازد. یکی از حوزه‌های مغفول در روابط بین‌الملل در ایران بحث دولت در ایران است. همان‌گونه که کامران متین (Matin 2007) با نگاه مارکسیستی - پسا استعمارگرایانه به تاریخ تحولات اقتصاد سیاسی در ایران نشان داده می‌توان در تحلیل شکل‌گیری دولت در ایران، بر پویایی‌های داخلی همچون فشارهای ژئوپلیتیک اقوام کوچ‌نشین بر جامعه کشاورزی ایران و در نتیجه، شکل‌گیری ساختارهای نهادین خاص و به‌تبع آن جریان مستمر شکل‌گیری و فروپاشی دولت‌ها و شکل استبدادی آن تأکید داشت. این نوع نگاه‌های متکی بر پویایی‌های داخلی هم وجه کارگزاری داخلی را به نمایش می‌گذارد و هم از اروپا محوری جریانات غالب تاریخ‌نگاری اجتناب می‌کند. این‌ها تنها نمونه‌هایی از امکانات مطالعات پسا استعماری در ایران است که می‌تواند دستمایه تحقیقات دانش‌پژوهان رشته قرار گیرد. اما باید توجه داشت که پسا استعمارگرایی خود نیز نقاط ضعفی دارد و با نقدهایی روبرو شده است. بخش نتیجه مقاله معطوف به ارزیابی آن است.

### نتیجه: ارزیابی یک چشم‌انداز

از آنچه گفتیم کاملاً روشن می‌شود که حتی در حوزه‌هایی غیر از روابط بین‌الملل، حتی به‌عنوان نمونه اصلی، نقد ادبی، که نقطه آغازین نقد پسا استعماری است، این رویکرد عمیقاً «بین‌المللی» است زیرا امپریالیسم و استعمار به‌عنوان پدیده‌های بین‌المللی شکل‌دهنده سایر حوزه‌ها می‌شوند و این نکته‌ای است که معمولاً در مطالعات پسا استعماری در روابط بین‌الملل مغفول می‌ماند. حال آنکه در اینجا ما باتجربه‌ای بین‌المللی در همه سطوح از جمله در متون ادبی روبرو می‌شویم. البته باید توجه داشت که تفاوت اصلی با خود رشته روابط بین‌الملل در این است که کانون اصلی آنچه توضیح داده می‌شود فرهنگ یا ادبیات و... است اما آنچه این توضیح را ممکن می‌کند امر بین‌المللی است. به بیان جریان اصلی، در اینجا متین، روابط بین‌الملل است. اما هنگامی که به حوزه روابط بین‌الملل می‌رسیم پیامدهای یکی از پدیده‌های مهم تاریخ بین‌الملل برای توضیح شرایط موجود و وضعیت فعلی روابط بین‌الملل سرآغاز بحث قرار می‌گیرد. اما هنگامی که پسا استعمارگرایی با دغدغه‌ها، مفاهیم، روش‌ها و چشم‌انداز خاص آن وارد روابط بین‌الملل می‌شود و از این منظر به پدیده‌های بین‌المللی می‌نگریم، آیا دستاورد جدیدی برای روابط بین‌الملل حاصل می‌شود؟ از یک منظر ممکن است گفته شود که پسا استعمارگرایی مشکل تکرر در رشته روابط بین‌الملل را که از پیش هم وجود داشته تشدید می‌کند. برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل برآنند که وضعیت تکرر نظری در رشته نامطلوب و «شر» است و باعث می‌شود هر گروه از دانش‌پژوهان برداشت‌های مقدماتی و مفروضات بسیار متفاوت همراه با برداشت‌هایی درباره سرشت روابط بین‌الملل داشته باشد و امکان مکالمه و گفتگو با تعدد «ایسم»‌ها از میان رفته است و هر ایسم اضافه‌ای مشکلی بر مشکلات موجود می‌افزاید. طبعاً از این منظر پسا استعمارگرایی مشکل‌آفرین تلقی می‌شود (بنگرید به: Lake 2011). پاسخ بیلگین (Bilgin 2016) این است که پسا استعمارگرایی لزوماً به معنای نظریه‌ای جدید نیست بلکه بیشتر به‌منزله ایجاد نوعی خودآگاهی در رشته نسبت به وجود تکرر تجربه‌ها و تاریخ‌ها و... است و در نتیجه نباید به آن به‌عنوان یک نظریه یا مجموعه‌ای از نظریه‌های جدید نگریست. برخی هم برآنند که گریزی از «گرایی»‌ها نیست و باید با آن‌ها باید کار کرد و پسا استعمارگرایی

هم مانند بقیه نظریه‌ها جایی برای خود دارد (بنگرید به: Nau 2011). از منظری دیگر که از تکرر استقبال می‌کند، پسا استعمارگرایی حتی اگر به عنوان ایسم و نظریه‌ای جدید هم مانند هر منظر نظری گشودن دریچه‌ای نوین به امر بین‌الملل برای فهم آن است. پسا استعمارگرایی هم چنین است؛ زیرا ما را با تکرر صداها در روابط بین‌الملل آشنا می‌کند. اما این افق جدید که پسا استعمارگرایی می‌گشاید چیست؟ به بیان دیگر، مساهمت آن به رشته چه ابعاد مثبتی دارد؟ نخست آنکه پسا استعمارگرایی همانند پسا تجددگرایی و نظریه انتقادی که خود نیز وامدار آن‌هاست، نقدی جدی و از منظری خاص بر رشته روابط بین‌الملل و نظریه‌های آن است. آنچه در وهله اول انجام می‌شود به چالش کشیدن بیشتر دعاوی جهان شمول‌انگارانه رشته با نشان دادن منطقه‌ای و خاص بودن و اروپا محور بودن آن و وجود صداها و غیر غربی متفاوت با آن است. این امر معمولاً با تحلیل بازنمایی‌ها و گفتمان‌ها صورت می‌گیرد و با روش‌هایی چون خوانش هم نواخت انجام می‌شود.

این امر نه تنها آن گونه که پینار بیلگین (2016) تأکید دارد در جهت ایجاد خودآگاهی در رشته نسبت به محدودیت‌های رویکردهاست، بلکه مساهمت‌های خاص آن با ارائه این صداها و متفاوت است که زوایای جدیدی برای نگاه به امر بین‌المللی می‌گشاید که فی‌نفسه می‌تواند به معنای فراهم آوردن زمینه برای تحقیقاتی نوین یا حتی زمینه برای نظریه‌سازهای نوین باشد و آن را می‌توان خصوصاً در بسیاری از آثار متکی بر مطالعات فرودستان جستجو کرد. از آنجاکه فرودستی در بخشی از آثار پسا استعمار گرا در پیوند با طبقه، نژاد و جنسیت تلقی می‌شود، این سه دریچه‌ای به موضوعات جدید، سؤالات جدید، و حتی گاه روش‌های جدید مطالعاتی می‌تواند بگشاید.

در بخشی دیگر از آثار پسا استعماری، دولت‌های جهان سوم و غیر غربی به عنوان سوژه روابط بین‌الملل مدنظر قرار می‌گیرند و در اینجا کارگزاری آن‌ها چه به شکل کنشگری ایجابی و چه به شکل مقاومت مورد تأکید است و بازنمایی‌هایی از رویدادها و پدیده‌های بین‌المللی که این‌ها را بازتاب نمی‌دهند مورد نقد قرار می‌گیرند و خلأهای موجود نشان داده می‌شود.

اما پسا استعمارگرایی با چالش‌هایی نیز روبرو است. از مهم‌ترین انتقاداتی که به پسا استعمارگرایی می‌شود این است که نمی‌تواند فرض‌های مقدماتی اروپا محور رشته روابط بین‌الملل را به چالش کشد زیرا خودش در چهارچوب گفتمان‌های فرهنگی برآمده از غرب شکل گرفته است. آیا واقعاً نمی‌توان از غرب عبور کرد؟ این استدلال از سوی پسا استعمارگرایان مطرح شده که باید روش تحلیل متفاوت جدیدی برگرفت، بدون آنکه به معنای نفی کامل رشته روابط بین‌الملل غربی باشد. در عوض باید غرب را دوباره یافت و دوباره به تصویر درآورد. غرب دیگر سرزمین جغرافیایی خاصی نیست که تعریفی خاص از فرهنگ داشته باشد. هیچ خصوصیت خاصی نیست که هویت غرب با آن تعریف شود و در عوض، غرب نوعی تخیل اجتماعی موردقبول و رایج باید قلمداد شود که به مثابه یک اسطوره در سطح جهانی عمل می‌کند و نمی‌تواند از تجدد استعماری جدا باشد (Shani 2008: 721-723).

به هر تقدیر، نگرش پسا استعماری با همه امکانات محدودیت‌هایی که با خود دارد، افقی جدید رأی تحلیل امر بین‌المللی و سیاست خارجی برای دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل در ایران می‌گشاید که تاکنون کمابیش مغفول مانده است.

## منابع

### فارسی

- آچاریا، آمیتاو و باری بوزان (۱۳۸۹) *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: ابرار معاصر.
- سعید، ادوارد (۱۳۹۵) *شرق‌شناسی*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فانون، فرانسیس (۱۳۶۸) *دوزخیان روی زمین*. ترجمه علی شریعتی. تهران: نیلوفر.
- فانون، فرانسیس (۲۵۳۵) *پوست سیاه، صورتک‌های سفید*. ترجمه محمدامین کاردان. تهران: خوارزمی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰) تحولات جدید نظری در روابط بین الملل: زمینه مناسب برای نظریه پردازی بومی، پژوهشنامه علوم سیاسی ۲۲: ۱۶۵-۲۰۴.

ممی، آکبر (۲۵۳۶) چهره/استعمارگر، چهره/استعمارزده. ترجمه هما ناطق. تهران: خوارزمی.

حاجی یوسفی، امیرمحمد و رضا غائبی (۱۳۹۶) «مفهوم حق توسعه در روابط بین الملل از نگاه نظریه پسااستعماری» سیاست جهانی ۶، ۴: ۷-۴۰.

درودی، مسعود و فاطمه صلواتی (۱۳۹۳) «نظریه پسااستعمارگرایی و روابط بین الملل انتقادی: از واسازی تا رهایی بخشی»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین الملل ۳، ۱: ۲۶-۴۳.

## References

- Adib-Moghaddam, Arshin (2019) "After the West: Critical Movements in the Discipline of International Relations," *International Studies Journal* 15,4: 43-51.
- Ashcroft, Bill, Gareth Griffiths, and Helen Tiffin (1998) *Key Concepts in Post-Colonial Studies*. London and New York: Routledge.
- T. Barkawi and M. Lafey (2006) The Postcolonial Moment in Security Studies, *Review of International Studies* 32, 329-352.
- Bhabha, Homi (1984) Of Mimicry and Man: The Ambivalence of Colonial Discourse, *October* 28: 125-133.
- Bhabha, Homi (1996) Culture's In-Between, in Stuart Hall and Paul de Gay, eds., *Cultural Identity*. London, Thousand Oaks and New Delhi: Sage.
- Bilgin, Pinar (2016) "Contrapuntal Reading" as a Method, an Ethos, and a Metaphor for Global IR, *International Studies Review* 18: 134-146.
- Bilgin, Pinar (2020) Security, in Arlene B. Tickner and Karen Smith, eds., *International Relations from the Global South: Worlds of Difference*. London and New York: Routledge: 181-196.
- Calkivik, Asli (2020) Foreign Policy, in Arlene B. Tickner and Karen Smith, eds., *International Relations from the Global South: Worlds of Difference*. London and New York: Routledge: 197-218.
- Chakrabarty, Dipesh (2000) *Provincializing Europe: Postcolonial Thought and Historical Difference*. Princeton: Princeton University Press.
- Chih-yu Shih and Po-tsan Yu (2015) *Post-Western International Relations Reconsidered: The Pre-Modern Politics of Gongsun Long*. London: Palgrave.

- Chowdhry, G. (2002) *Postcolonial Interrogations of Child Labor: Human Rights, Carpet Trade, and Rugmark in India*, in Chowdhry and Nair, Eds.
- Chowdhry, G. and S. Nair, eds. (2002) *Power, Postcolonialism and International Relations*. London and New York: Routledge.
- Devare, Aparna (2020) Religion, Secularism and Nationalism, in Arlene B. Tickner and Karen Smith, eds., *International Relations from the Global South: Worlds of Difference*. London and New York: Routledge: 161-180.
- Euben, Roxanne (2002) Contingent Borders, Syncretic Perspectives: Globalization, Political Theory, and Islamizing Knowledge, *International Studies Review* 4, 1: 23-48.
- Hobson, John and Alina Sajed (2017) Navigating Beyond the Eurofetishist Frontier of Critical IR, Theory: Exploring the Complex Landscapes of Non-Western Agency, *International Studies, Review* 19: 547-572.
- Lake, David (2011) Why Isms Are Evil? *International Studies Quarterly* 55: 465-480.
- Mambrol, Nasrullah (2016) Homi Bhabha's Concept of Hybridity, in Literary Theory and Criticism, Available at: <https://literariness.org/2016/04/08/homi-bhabhas-concept-of-hybridity/>. Last Access 9/22/2021.
- Matin, Kamran (2007) Uneven and Combined Development in World History: The International Relations of State-Formation in Premodern Iran, *European Journal of International Relations* 13, 3: 419-438.
- Mortimer, Mildred (2005) Edward Said and Assia Djebar: A Contrapuntal Reading, *Research in African Literature* 36, 3: 53-67.
- Nau, Henry (2011) No Alternatives to Isms, *International Studies Quarterly* 55: 487-491.
- Rosenberg, Justin (2010) Basic Problems in the Theory of Uneven and Combined Development, Part II: unevenness and Political Multiplicity, *International Affairs* 23, 1: 165 – 189.
- Rosenberg, Justin (2013) the 'Philosophical Premises' of Uneven and Combined Development, *Review of International Studies* 39, 3: 569-597.
- Said, Edward (1985) Orientalism Reconsidered, *Cultural Critique* 1: 89-107.
- Said, Edward (2001) Clash of Ignorance, available at: <https://www.thenation.com/article/clash-ignorance>. (Last Access 9/20/2021).

- Shani, G. (2008) Towards a Post-Western IR, *International Studies Review*, 10.
- Smith, Karen (2020) Order, Ordering and Disorder, in Arlene B. Tickner and Karen Smith, eds., *International Relations from the Global South: Worlds of Difference*. London and New York: Routledge: 77-96.
- Smith, Steve (2003) the Discipline of International Relations: Hegemonic Country, Hegemonic Discipline, *International Studies Review* 4, 2: 67-85.
- Spivak, Gayatri C. (1994 [1985]) Can the Subaltern Speak? in P. Williams and L. Chrisman, eds., *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory*. New York: Columbia University Press.
- Tansel, Cemal Burak (2015) Deafening Silence? Marxism, International Historical Sociology and the Spectre of Eurocentrism, *European Journal of International Relations* 21, 1: 76-100.
- Tickner, Arlene (2020) War and Conflict, in Arlene B. Tickner and Karen Smith, eds., *International Relations from the Global South: Worlds of Difference*. London and New York: Routledge: 115-138.

#### Translated References into English

- Acharya, Amitav and Barry Buzan (1389 [2010]) *Non-Western International Relations Theory*. Translated by Alireza Tayyeb. Tehran: Abrar-e Moaser. [In Persian]
- Darroudi, Masoud and Fatemeh Salavati (1393 [2014-2015]) "Postcolonialism and Critical Theory of International Relations," *Iranian Research Letter of International Politics* 3,1: 26-43. [In Persian]
- Fanon, Frantz (1368 [1989]) *The Wretched of the Earth*. Translated by Ali Shariati. Tehran: Niloofar. [In Persian]
- Fanon, Frantz (2535 [1976]) *Black Skin, White Masks*. Translated by M.A. Kardan. Tehran: Kharazmi. [In Persian]
- Haji-Yosefi, Amir Mohammad and Reza Ghaebi (1397 [2018]) "The Concept of "Right to Development" in International Relations from the View of Post-Colonial Theory," *World Politics: A Quarterly Journal* 6,4: 7-40. [In Persian]
- Memmi, Albert (2536 [1977]) *The Colonizer and the Colonized*. Translated by Homa Nateq. Tehran: Kharazmi. [In Persian]
- Moshirzadeh, Homeira (1390 (2011)) "Recent Developments in International Relations Theory and the Possibility for Native

Theories,” *Political Science Research Letter* 6,2: 165-204. [In Persian]

Said, Edward (1395 [2016]) *Orientalism*. Translated by A. Govahi. Tehran: Daftar-e Nashr-e Farhang-e Eslami. [In Persian]

استناد به این مقاله: مشیرزاده، حمیرا. (۱۴۰۳). رویکرد پسا استعماری و مطالعات بین‌الملل در ایران. پژوهشنامه روابط جهانی، ۱(۱)، ۳۲-۱. doi: 10.22054/jrgr.2023.66008.1024



The Quarterly of *Research on Global Relations* is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.

